

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۴۲۸۶

تاریخ ۱۳۰۲
کتابخانه ۱۳۰۲

۱۰۹۶۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب دیوان فارغ‌الدینی (فارغ‌نامه) ناص

مؤلف فارغ‌الدینی

موضوع

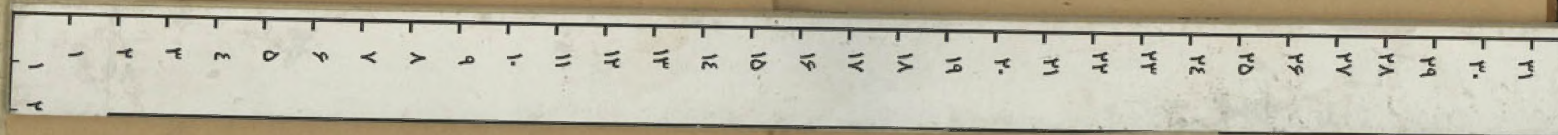
شماره ثبت کتاب ۸۷۴۰۰

شماره قفسه ۱۰۴۴۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

خطی - فهرست شده -
۱۴۳۵۶

بازدید شد
۱۳۸۵



تاریخ ۱۳۰۲
کتابخانه ۱۳۰۲

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱
- ۲۲
- ۲۳
- ۲۴
- ۲۵
- ۲۶
- ۲۷
- ۲۸
- ۲۹
- ۳۰
- ۳۱
- ۳۲
- ۳۳
- ۳۴
- ۳۵
- ۳۶
- ۳۷
- ۳۸
- ۳۹
- ۴۰
- ۴۱
- ۴۲
- ۴۳
- ۴۴
- ۴۵
- ۴۶
- ۴۷
- ۴۸
- ۴۹
- ۵۰
- ۵۱
- ۵۲
- ۵۳
- ۵۴
- ۵۵
- ۵۶
- ۵۷
- ۵۸
- ۵۹
- ۶۰
- ۶۱
- ۶۲
- ۶۳
- ۶۴
- ۶۵
- ۶۶
- ۶۷
- ۶۸
- ۶۹
- ۷۰
- ۷۱
- ۷۲
- ۷۳
- ۷۴
- ۷۵
- ۷۶
- ۷۷
- ۷۸
- ۷۹
- ۸۰
- ۸۱
- ۸۲
- ۸۳
- ۸۴
- ۸۵
- ۸۶
- ۸۷
- ۸۸
- ۸۹
- ۹۰
- ۹۱
- ۹۲
- ۹۳
- ۹۴
- ۹۵
- ۹۶
- ۹۷
- ۹۸
- ۹۹
- ۱۰۰

۱۰۹۶۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب دیوان فارغ‌الدینی (فارغ‌نامه) ناص

مؤلف فارغ‌الدینی

موضوع

شماره ثبت کتاب ۸۷۴۰۰

شماره قفسه ۱۰۴۴۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

خطی - فهرست شده -
۱۴۳۵۶

بازدید شد
۱۳۸۵

[illegible]

بود در خدمت علی تا بعد
 فانغ از بعد از غم تا بعد
 بنده دستم او کتا بدین
 دست بالای دست
 گفت آنکه سبقتان
 چون خود افکند بگریخت
 بنامه و لایب خویش
 شاه مردان بدوش سلطان بود
 بیک آنکست معراج خیزد
 چون دوشش کوکب
 در زمان خوب شد جراحت
 دیوار هر که دید خرامان
 هم گفتند یا علی صدفی
 کس چه داند جلال جاه
 اینولایت از وی چه ظاهر
 کشت آن دیو هم بدین
 کشت از کوه کینه
 کشت از لطف به

نام از ما بود در کار بود
زانکه مظلوم بهر ازهر
کنایه قصه در این
پیراهن می نمود
همه کار در این
بغلان و خورده در این
چرخ هر دو را بود
که در این دین بود
می آمد میان پاهای
که کند نام مرده را زنده
یعنی از هر چه در جهان است
بلکه باشد این دنیا خوشتر
انکه از لطف طبع موند
داد تعلیم نیت پیغمبر
احمدان بهترین خلق جهان
انکه من بعد خالق اکبر
بعدا و هیچکس بقول خدا
علی ان فاسم خان جیم
که هر کویندش اول آخر
زانکه کس بر مال او نرسد
فلک از باغ فضل او نرسد
هست روشن بآیه دلایل
هست در این حکایات
در کتب از حد از اینها
زان قبل هر چه مدح
که علی بان معلم جبریل
بدر و واضح
دل از این فتنه غریب
نور اسلام درین شود
روان از فتنه تاریک
امداد از حق نیک
از شوق شین نیست
بسیار است در این
امداد از حق نیک
سر و خط کمال

[illegible]

کردن آنکه مصلحتی و خلد
 بخت بدین از کون و غار
 که نواز جان خود نیز زار
 که از غریب پیش نیز زار
 که در اهل کعبه ایگر
 که در ارم ز حال او دیگر
 که در ارم ز حال او دیگر
 که در ارم ز حال او دیگر

چون نشو با جلا مقابل بود
 بهلوانان جمله روی زمین
 یاد شاهان خراج مبداء
 سر و آتش تلخا دادند
 سر نهاده بکام او بودی
 دردم کینه از دها بودی
 نزه صد گری کر فتنه
 بدشش فیض خورشید
 دل پر از خشم و کین اجاش
 جنگو زار از دها و نهان
 ان سرفرخ سوار از آستان
 گفت بگذر ز کین و غش
 پیش بیجای پاسر نه
 امد به دفع دین شما
 که فکنداه مستر و بیجا

چون بخت بدین از کون و غار
 که نواز جان خود نیز زار
 که از غریب پیش نیز زار
 که در اهل کعبه ایگر
 که در ارم ز حال او دیگر
 که در ارم ز حال او دیگر
 که در ارم ز حال او دیگر

دستار بدید که کند شمع
 هجرت از سر صندلین
 شاه ارم و اسب خود بید
 شاه ارم و اسب خود بید
 شاه ارم و اسب خود بید
 شاه ارم و اسب خود بید

کردن به حواله به جوارث
 گاه بانه و گهی با نهر
 کشت رو در بهانه صلا
 از غضب هجرت و لاجع
 شمر در خود چه نمود
 برین کرد دست پایش بند
 چون که عباس شریک برید
 گفت عباس شریک بر منم
 سر پیل دمان بیجا نم
 سوز دلم برین غم افلاک
 از چو کافر و جو غم دارم
 کبش تو که بار سولاله
 حافظ و سحر حضرت دلاک
 جلد افکن او چه بر نهجد

دستار بدید که کند شمع
 هجرت از سر صندلین
 شاه ارم و اسب خود بید
 شاه ارم و اسب خود بید
 شاه ارم و اسب خود بید
 شاه ارم و اسب خود بید

خبر خود و خبر ملک
 که در وقت کوی در ملک
 که در وقت کوی در ملک
 که در وقت کوی در ملک

کشتای و هفتی هاشم
 کنه توان سده دعوی
 نو بنگار چون رسیدن
 گار و سازم و هزار چو
 در سفر و شاه دین بید
 رفت بوطالب دلباش
 ضعیف ز دبار و بوطالب
 حمله کرد خدیو هم از دین
 جمله مرکب سبوی او دین
 پس پیاده شدن ساسان
 که بر سر سوار خوازا
 مه میدان و سر و غلب
 شهر دین سرجو از دین
 که بر دین جان جمله دین
 کشتانیم او دین بدین

خبر خود و خبر ملک
 که در وقت کوی در ملک
 که در وقت کوی در ملک
 که در وقت کوی در ملک

روشن باد که در دین
 مرده بودند زنده کردیدند
 سربای امیر جهان شد
 سربای امیر جهان شد
 سربای امیر جهان شد
 سربای امیر جهان شد

بنمایم فرود که کوه
 و در دین جان زنده بید
 کن کائنات بکرم ز کرم
 بوست پیش مصطفی انگاه
 چو مسلمان شو نواردان
 و در آن دست من خواجه
 ان لعین چو شنید سوا
 بو بالاسر محمود کران
 شاه مرد علی محال انداد
 ز دین بفری ان کافر
 کردند این چون سپر بید
 کردن دوش سپر بید
 شاه چون خیار نرید
 لزه بجل زمین افناد
 شاه چاد طاق سفور

روشن باد که در دین
 مرده بودند زنده کردیدند
 سربای امیر جهان شد
 سربای امیر جهان شد
 سربای امیر جهان شد
 سربای امیر جهان شد

